

نقدی بر یک فتوی

آیت الله سیدعلی حسینی اشکوری.
مدرس سطوح عالیہ حوزه و استاد دانشگاه

◆ چکیده:

۱- با نگاهی ژرف نگر می توان گفت: فقه شامل مجموعه بایدها و نبایدهای دینی است و البته سعه و ضیق این بایدها و نبایدها منوط به آن است که حوزه حکمرانی دین را تا چه میزان بدانیم؟ و اینکه آیا برای آن شأن و رسالت اجتماعی قائلیم یا نه؟ و چون در چنین شأن و جایگاهی برای دین تردید نداریم، ناگزیر گستره فقه، کلیه نظامات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی را شامل می شود.

۲- با توجه به ادعای پیشگفته، فقه در برخی حوزه ها با چالش جدی تری روبروست؛ حوزه هایی نظیر الف) پیشامدها و پدیده های نوظهور فقهی (مسائل مستحدثه) ب) بازخوانی مسائل قدیمی و مطرح در فقه سنتی با رویکرد و بازاندیشی نو در منابع فقهی؛ و در چنین ساحت هایی همواره میان فقیهان در چگونگی طرح این مسائل و نحوه برخورد با آن و کیفیت پاسخی در برابر آن، نزاع های بیشماری را سراغ داریم.

و البته اعتراف می کنیم که هنر فقیه گره گشایی از این معضلات در چارچوب ادله و مطابق موازین شرع خواهد بود.

۳- مقاله حاضر، طرحی است از یک فتوا و نقدی فقیهانه بر آن؛ و نیز بازتابی است از اندیشه های دو فقیه و نشانگر دغدغه های متفاوت ایشان.

اصل فتوا، نظر حضرت آیت الله شیخ یوسف صانعی مدظله العالی است در پاسخ به استفتایی در موضوع، استثنا از اصل قصاص در قتل ولد توسط والده و نقد فتوا، پاسخی است مستدل از سوی حضرت آیت الله سید علی حسینی اشکوری مدظله العالی یکی دیگر از فضلاء حوزه علمیه؛ این اثر نمونه جالبی از بحث های مدرسه ای و قبیل و قالهای فقهی و حوزوی در ساحت فکر و اندیشه است و در پایان قضاوت و داوری را به خوانندگان فاضل خویش گذارده ایم.

لغات کلیدی: قتل، قصاص، نقد، قتل عاطفی

اصل استفتا از حضرت آیت الله صانعی:

با سلام و آرزوی موفقیت و طلب دعای خیر با توجه به این که کلیه قوانین ایران باید علی الاصول حسب اصل ۴ قانون اساسی بر اساس موازین اسلامی باشند و شورای نگهبان به منظور پاسداری از احکام اسلام تشکیل شده است علی الظاهر کلیه قوانین خصوصاً قوانینی که به تأیید شورای نگهبان رسیده قطعاً منطبق با احکام اسلامی است از طرفی در منبع اصلی احکام اسلامی یعنی قرآن تعداد آیات الاحکام مشخص است و بسیاری از قوانین از دیگر منابع اسلامی من جمله احادیث و روایات و فتاوی استخراج شده است.

مهمترین چالش موجود ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی است که مقرر می‌دارد:

«پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد.» این ماده باعث قتل‌های زیاد و استناد پدر و جد پدری که این ماده شده است. درخواست دارم با تکیه بر مفتوح بودن باب اجتهاد که رازماندگاری فقه شیعی است و با در نظر گرفتن احکام ثانویه در موضوع خاص برای زمان معین و نیز با توجه به تأسیس مهم قانون اساسی یعنی حکم حکومتی که انحصار از طرف مجمع تشخیص مصلحت نظام برابر اصل ۱۱۲ قانون اساسی با در نظر گرفتن مصالح مسلمین نظر مجلس را که به زعم شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی باشد به عنوان تأسیس حکم حکومتی مردمی پیاده نمود.

مستدعی است نظر فقهی خود را در باب سؤالات فوق و مطالب بیشمار دیگری که در اکثر مواد قانون اسلامی می‌توان یافت و نیز درباره تشکیل مجمعی از فقها و علما و حقوقدانان در خصوص بازنگری و اصلاح قانون مجازات اسلامی، خصوصاً موادی که منبع تصویب آنها غیر از آیات الاحکام می‌باشد به جهت ارشاد جامعه حقوقی که دست اندرکار اجرای قوانین به تصویب رسیده می‌باشند، بیان فرمایید.

متن فتوای آیت الله صانعی

استثناء از اصل کلی قصاص در قتل ولد توسط والد که در روایات صحیحیه و معتبره آمده به نظر این جانب اختصاص به جایی دارد که قتل از راه عواطف و تخلف فرزند از نصایح

خیرخواهانه پدر باشد نه سایر موارد که قتل یا انگیزه های دیگر که در بقیه قتل ها وجود دارد باشد، که در آن صورت اصل کلی قصاص ثابت است و به عبارت دیگر عدم قصاص والد اختصاص دارد به جایی که جان پدر با همه عواطف و نصایح و خیرخواهی برای فرزندش و تخلف فرزند، به لبش رسیده و تقریباً اگر نگوییم تحقیقاً، پدر کانه به خاطر همان نصایح و تخلف ها بدون اختیار دست به چنین عملی زده، نه در جاهایی که پدر با انگیزه هایی که در سایر قتل ها موجود است قتل را انجام دهد یعنی قتل به خاطر اغراض شخصی و دشمنی و طمع در مال و پست و ریاست و یا فاش نشدن خیانت ها و امثال آنها بوده، چون در این گونه قتل ها والدیت و ولدیت که در لسان ادله آمده، هیچگونه دخالت و سهمی نداشته و ادله استثناء به خاطر همین دلالت، یا ظهور در قسم اول دارد و یا از قسم دوم منصرف است و به هر حال شمول دلیل استثناء به خاطر اطلاق دلیل می باشد و آن اطلاق یا به خاطر همان اشعار ذکر شده و مناسبت حکم و موضوع منصرف از قتل هایی با انگیزه ضد بشری و ضد انسانی (یعنی قسم دوم) می باشد و تنها شامل قسم اول است یعنی انصراف به سوی او دارد و یا اصولاً همان جهت دخالت عنوان والدیه و ولد در قتل و فهم عقلانی که قانونگذار نمی خواهد جنایت فرزند را بدون قصاص بگذارد و مناسبت حکم و موضوع سبب ظهور لفظی آن دلیل به واسطه قرینه ذکر شده در اختصاص به قسم اول است. به علاوه که اگر بر فرض قبول کنیم که دلیل اطلاق دارد و شامل همه قتل های فرزند توسط پدر می شود نیز باید قائل به اختصاص بشویم، چون اطلاقش خلاف قرآن (ولکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب) می باشد، به خاطر آن که با چنین استثنایی و نداشتن ترس از قصاص حیات فرزندان و جامعه تأمین نخواهد شد و ناگفته نماند آیه ولکم فی القصاص لسانش آبی از تخصیص است، پس اطلاق آن ادله مخالف با آن می باشد و باید ضرب علی الجدار شود. اما استثناء از قصاص در مورد قتل عاطفی ولد توسط والد که بیان شد به حیات جامعه ضربه ای نمی زند، چون قتل پدر برای چنان قتل هایی مانع و رادع قتل پدران در آن حال خاص نمی باشد و از همه گذشته شاید بتوان گفت که اصولاً ادله قصاص نفس مختص به دعوی افراد از همان راه های دشمنی و حیوانی و ضد انسانی می باشد و از اول شامل قتل عاطفی و خیرخواهانه ای که جان پدر از باب خیرخواهی به لبش رسیده، نبوده و نمی شود و نیز باید توجه داشت که از همه گذشته احتمال اختصاص در ادله استثناء مانع تمسک به اطلاق است و باید اقتصار بر قدر متیقن شود که همان قتل های عاطفی پدر می باشد و ناگفته نماند آن چه مرقوم شده پاسخ

فقهی شرعی مسائل مطروحه در نامه است و اما بقیه مطالب ذکر شده در نامه حضرت عالی بیان و پاسخ آنها وقت و فرصت دیگری را می طلبد و از حوصله جواب استفتاء خارج است.

نقد آیت الله سید علی حسینی اشکوری به فتوای آیت الله شیخ یوسف صانعی

بسمه تعالی

حضرت آیه ... صانعی دام بقائه

پس از عرض سلام

بار دیگر مطلبی از آن جناب تحت عنوان فتوا در مورد قتل فرزند توسط والد در بعضی از جراید مطرح شده است که موجب شگفتی و بسیار سؤال برانگیز است.

از آنجا که مطالب مطرح شده در پاسخ به سؤال از شما صورت گرفته است و جنابعالی در صدد پاسخ به آن برآمده اید سؤال مذکور را نقل نموده و سپس جواب شما را به ترتیب پس از نقل، مورد بررسی قرار می دهم.

متن سؤال: مهمترین چالش موجود ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی که مقرر می دارد پدر و یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد، این ماده باعث قتل های زیاد و استناد پدر و جد پدری به این ماده شده است.

در جواب گفته اید: استثنای اصل کلی قصاص در قتل ولد توسط والد که در روایات معتبره آمده به نظر این جانب اختصاص به جایی دارد که قتل از راه عواطف و تخلف فرزند از نصایح خیرخواهانه پدر باشد نه سایر موارد که قتل با انگیزه های دیگر که در بقیه قتل ها وجود دارد باشد که در آن صورت اصل کلی قصاص ثابت است و به عبارت دیگر عدم قصاص والد اختصاص دارد به جایی که جان پدر با همه عواطف به نصایح و خیرخواهی برای فرزندش و تخلف فرزند به لب رسیده و تقریباً اگر نگوییم تحقیقاً پدر کانه به خاطر همان نصایح و تخلف ها بدون اختیار دست به چنین عملی زده است.

نکاتی که در رابطه با این گفتار قابل تأمل است:

۱- قتل از روی عاطفه صورت گرفته باشد.

۲- فرزند تخلف کرده باشد.

۳- پدر در مقام نصیحت و خیرخواهی باشد.

۴- انگیزه‌های دیگر نباشد.

۵- جان پدر به لب رسیده باشد.

۶- تقریباً غیر اختیاری باشد.

دلیل استثناء که بیش از دوازده روایت است و به گونه‌های زیر بیان شده است: «لایقاد الوالد بولده - لایقتل الرجل بولده اذا قتله - ولایقتل الاب بانه اذا قتله و در روایت دیگر: قال سألته عن الرجل یقتل ابنه ایقتل به قال: لاء چگونه از متن این روایات که عین تعابیر آنها را متذکر شده ام همه این قیود را استفاده نموده اید؟!»

ثانیاً: منظور از قتل عاطفی و خیرخواهانه چیست؟

آیا منظور آن است که پدر فرزند خویش را از روی دلسوزی و عطف به قتل برساند مثلاً فرزند از بیماری لاعلاجی رنج می‌برد و یا مبتلا به مواد مخدر است و یا شرور است و نصایح پدر در وی اثری نمی‌گذارد. و یا پدر او را از ازدواج در مورد معینی از روی نصیحت و خیرخواهی نهی می‌کند ولی فرزند نصیحت پدر را نمی‌پذیرد و یا فرزند از زندگی زناشویی رنج می‌برد و پدر برای رهایی فرزند اقدام به کشتن وی می‌کند و یا بخاطر رهایی فرزندش از بدهی و یا سایر گرفتاری‌های دنیوی بلکه از عقاب اخروی - زیرا ممکن است در اثر ادامه زندگی مرتکب معاصی کبیره گردد و موفق به توبه از آن نشود - همه این موارد از قتل‌های عاطفی و خیرخواهانه خواهند بود!!!

ثالثاً: اینکه گفته اید تقریباً اگر نگویم تحقیقاً پدر بدون اختیار دست به چنین عملی زده است مراد از آن چیست؟ بالاخره قتل یا اختیاری است و یا غیر اختیاری آیا ممکن است قتل غیر اختیاری باشد و نه غیر اختیاری و یا به قول شما تقریباً بدون اختیار!!! البته ممکن است قتل عمدی و یا شبه‌عمد و یا خطایی باشد شاید مقصودتان قتل شبه‌عمد است گرچه تعبیر قاصر است. گفته‌اید چون در اینگونه قتل‌ها (قتل‌های غیر عاطفی) والدیت و ولدیت که در لسان ادله آمده هیچگونه دخالت و سهمی نداشته و ادله استثناء به خاطر همین دلالت یا ظهور در قسم اول دارد و یا از قسم دوم منصرف است.

سؤالی که در اینجا مطرح است:

والد یعنی پدر و ولد یعنی فرزند، در صورتی که پدر فرزند خود را به خاطر انگیزه های غیر عاطفی و غیر انسانی به قتل برساند آیا قاتل وی غیر والد و پدر اوست و در چنین مواردی چگونه باید بیان کرد یعنی نباید گفت پدر و والد، مقتول را کشته است؟ حتماً به نظر جنابعالی باید اینگونه بگویند مردی دیگری را که از صلب اوست کشته است یا شوهر مادر فرزندی را که از صلب همان شوهر است به قتل رسانده است - زیرا تعبیر پدر و والد در این موارد بر حسب نظر شما بار عاطفی در پی دارد. و نیز حکم پدر تکوینی که برای فرزندش پدری نکرده است. چگونه خواهد بود؟

گفته اید اگر فرض کنیم فرض کنیم که دلیل اطلاق دارد و شامل همه قتل های فرزند توسط پدر می شود نیز باید قائل به اختصاص بشویم چون اطلاقش برخلاف قرآن (ولکم فی القصاص حیاة یا اولوالالباب) می باشد لسانش آبی از تخصیص است.

در پاسخ می توان گفت: اولاً این آیه شریفه در صدد بیان حکم قصاص نیست بلکه در صدد بیان حکمت تشریح قصاص است.

ثانیاً: اگر آیه شریفه در صدد بیان علت حکم باشد ترتب حکم درجایی است که احراز تحقق علت شده باشد - یعنی وجود مقتضی و عدم مانع - و روایات متعدده ای که نفی ثبوت قصاص از والد را نموده است دلیل بر وجود مانع و عدم امکان احراز تحقق علت تامه در این مورد است.

ثالثاً: اگر در مورد قتل عاطفی آیه تخصیص خورده است پس چگونه آبی از تخصیص است؟ و اگر آیه تخصیص نخورده پس چه فرقی میان قتل عاطفی و قتل غیر عاطفی است؟ و باید در هر دو صورت به اطلاق آیه بر فرض وجود اطلاق تمسک نمود.

رابعاً: چگونه آیه آبی از تخصیص است در حالی که موارد دیگری مانند مسلم و کافر و عبد و حر تخصیص خورده است (البه طبق نظر همه فقها گرچه شما آنرا نمی پذیرید)

گفته اید: ادله قصاص نفس مختص به دعوی افراد از همان راه های دشمنی و حیوانی و ضد انسانی می باشد و از اول شامل قتل عاطفی و خیرخواهانه که جان پدر از باب خیرخواهی به لب رسیده نبوده و نمی شود.

سؤال: آیا منظور شما این است که چنین قتلی که به خاطر خیرخواهی صورت می‌گیرد قتل انسانی و عادلانه و به جاست. مثلاً اگر فرزند خواست ادامه تحصیل دهد ولی پدر بر حسب تشخیص خود از روی خیرخواهی ممانعت نمود و فرزند سرپیچی از خواست پدر نماید پدر می‌تواند او را بکشد و چنین قتلی ظالمانه نیست!!! در خاتمه گفته‌اید از همه گذشته احتمال اختصاص در ادله استثنا مانع تمسک به اطلاق است و باید اقتصار بر قدر متیقن شود.

این سخن از حرف‌های عجیب است زیرا اگر فرض شده است دلیل استثنا اطلاق دارد وجود قدر متیقن چگونه مانع اطلاق است گذشته از آن اگر وجود قدر متیقن مجرد احتمال مانع باشد دیگر به هیچ اطلاقی نمی‌توان تمسک نمود و عجیب‌تر آنکه شما در کتاب فقه الثقلین از پدر به مادر تعدی کرده‌اید و این برخلاف ظاهر لفظ و ادله است با آنکه احتمال خصوصیت در پدر موجود است و ظاهراً همه فقها غیر از اسکافی قائل به عدم تعدی شده‌اند.

بلکه بنا بر شمول عنوان حدود بر قصاص چنانچه در روایت عجللی در همین معنا به کار رفته است «سئل ابو جعفر (ع) عن رجل قتل رجلاً عمدا فلم یقم علیه الحد، الحدیث» مقتضای قاعده دره در صورت شک عدم قصاص خواهد بود.

بر حسب ظاهر استدلال جنابعالی بر پایه متقن و محکمی استوار نیست و نمی‌توان از ظهور بیش از دوازده روایت در مسئله‌ای که مورد اتفاق همه امامیه و اکثر قریب به اتفاق مسلمین است دست برداشت و شاید منشاخطب و اشتباه فتوای مالک از فقهای عامه باشد آن هم بر اساس برداشت ناصحیح از کلام وی که در فرصت مناسب به بیان تفصیلی آن خواهم پرداخت و در اینجا به طور اجمال بدان اشاره می‌کنم: به تعبیر اینجانب مالک فرق گذاشته است میان تعدی پدر بر قتل فرزندش و میان پرتاب آلت قتاله به سوی وی که صورت اول را مصداق قتل عمدی می‌داند و مورد شمول ادله قصاص می‌شمارد و صورت دوم را از مصدق شبه عمد می‌داند زیرا احراز آنکه قتل از روی عمد صورت گرفته باشد مسلم نیست و به طور کلی استثنای عدم قصاص والد در مورد عمد را نمی‌پذیرد البته این گفتار خالی از اشکال نیست لذا اکثر علمای عامه آنرا نپذیرفته‌اند و قائل به سقوط قصاص شده‌اند. و مسئله دیگر آنکه با اینکه روند جهانی بر برچیده شدن حکم اعدام است و با وجود روایات متعدد از اهلیت (ع) که به وضوح تمام قصاص پدر را نفی می‌کنند پافشاری آنجانب بر اعدام پدران نیز موجب تعجب است. در هر صورت حوزه‌های علمیه از دیرباز محل

بحث و گفتگو و مناقشات علمی بوده است ولی آنچه سؤال برانگیز است پافشاری حضرت تعالی بر برداشتهایی که خارج از نطاق مقایسه علمی و مسلمات است و این امر موجب بروز شک و تردیدهایی شده است و رفع ابهام امری ضروری به نظر می‌رسد.

مقتضی است برای صیانت و مشروعیت فتوا از استحسانات و ذوقیات و حرف‌های بی‌دلیل اجتناب گردد. درست است که مسایل مورد ابتلاء مردم و مشکلات فقهی آنان باید بوسیله عالمان فقیه متناسب با شرایط زمان پاسخ داده شود، هنر آن است که این گره‌گشائی مطابق موازین شرع و رعایت تقوا و به دور از هوی انجام پذیرد نه آنکه مستلزم ایجاد گرفتاری اخروی گردد. برحسب آنچه در نهج البلاغه آمده است امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در مقام توییح کسانی که از تقوا و مدارا و ملاطفت آن حضرت سوء استفاده می‌کردند مطالبی را فرمودند از جمله خطاب به آنان گفتند: «وانسی لعالم بما یصلحکم و یقیم اودکم و لکنی لاری اصلاحکم بافساد نفسی» (داروی درد شما را می‌شناسم و کزیتان را می‌توانم راست کنم ولی اصلاحتان را به قیمت خرابی خویش نمی‌پذیرم)